



دوفصلنامه علمی جستارهای ادب عربی

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۴

ISSN: 2676-7716

مقاله پژوهشی

نقد تعریف فعل بر اساس روایت امیرمؤمنان علی علیه السلام

عبدالمجید علی محمدی^۱

محمد شمع سوزان^۲

چکیده



از دیرباز غالب علمای علم ادبیات عربی فعل را با دو قید معنای مستقل و اقتران به زمان‌های سه گانه از دیگر قسم‌هایش یعنی حرف و اسم متمایز می‌کردند، لکن با بررسی‌های بیشتر، ادله‌ای بر خلاف این تعاریف به ذهن می‌رسد. از جمله این ادله افتقار فعل به زوایندی مانند: تاء تانیث، فاعل، مفعول، حروف مضارعه، ضمیر و... است که علاوه بر اینکه باعث مرکب شدن فعل می‌شود، نشان می‌دهد. برای تصور افعال، دیگر نیازی به تصور کلمه دیگری نیست. برخی مصادیق حرف و اسم نیز مقتدر به زمان هستند و از طرفی دیگر گاه انجام گرفتن فعل بدون صرف کوچک‌ترین زمانی اتفاق می‌افتد، مانند: «فَهُمَّ اللَّهُ» یا «مَضَى الزَّمانُ» و ثابت است که نفس زمان یا مجردات محدود به قید زمان نیستند و نمی‌توان این بحث عمده را شاذ تلقی کرد. از سوی دیگر امام علی علیه السلام به عنوان مؤسس علم نحو، در تعریف فعل به زمان‌داری و معنای مستقل آن اشاره‌ای نکرده و فعل را «مَا أَثْبَأُ عَنْ حَرَكَةِ الْمُشَمَّى» می‌داند که تطابق با تعریف نحوی‌ها ندارد. نوشتار پیش رو به دنبال ارائه تعریف صحیحی از فعل و نقد ادله و مبانی نحات در اقتران و زمان‌داری فعل است. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات با شیوه کتابخانه‌ای در پی اثبات بهترین تعریف از فعل یعنی تعریف امام علی علیه السلام است.

واژگان کلیدی: فعل، معنای مستقل و غیرمستقل، اقتران به زمان، امام علی علیه السلام.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

tqmajid@yahoo.com

۱. دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم استاد حوزه و دانشگاه (نویسنده مسئول).

mohammad313sabz@gmail.com

۲. دانش آموخته سطح ۱ حوزه علمیه تبریز طلبه پایه ۵ حوزه علمیه سالار شهیدان علیه السلام تبریز.

فعل یکی از کلمات سه گانه در کلام عرب است که چه بسا پیچیده ترین ساختار بین کلمات را داشته باشد. منطق دانان معتقدند ارتباط و علاقه فراوانی بین الفاظ (عالم زبان) و عالم ذهن وجود دارد. ابن سینا می نویسد: «بین لفظ و معنا علاقه ای عمیق وجود دارد و گاهی حتی انتقالات ذهنی انسان نیز به وسیله الفاظی که در ذهن وجود دارد، انجام می پذیرد و دلیل آن، وجود علاقه مذکور است؛ از این رو چه بسا بتوان احوال خاصی را به وسیله الفاظ بیان نمود و یا با تغییر الفاظ معانی را تغییر داد» (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۶، ص ۲۲). کاربرد الفاظ بیشتر در علوم حدیث و روایات به چشم می خورد و حتی هر ذکر، حذف، تقدیم یا تأخیر موجب تفاوتی عمیق در معنای مقصود خواهد شد. هدف این مقاله ارائه تعریفی صحیح از معنای فعل است که آیا فعل بر معنای مستقلی دلالت می کند یا نه؟ حروف زائد یا اصلی که در ترکیب فعل است چه حقیقتی دارد؟ آیا فعل دلالت بر زمان می کند یا خیر؟ اگر دلالت می کند آیا التزامی است یا تضمینی؟ آیا این دلالت بر زمان، منحصر در فعل است یا این گونه نیست؟

باتوجه به تناقضات نحویان در تعریف فعل، بهترین تعریف، تعریفی است که امام علی علیه السلام فرموده است: «الْفِعْلُ مَا أُنْبَأَ عَنْ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى»؛ چرا که اشکال معنای غیر استقلالی در فعل، بر این تعریف وارد نیست. به عبارت دیگر فعل یعنی حرکت حدودی که ملتزم یک فاعل و بنا بر قانون علیت، ملتزم زمان در عالم ماده است؛ برخلاف «علم الله» که به سبب نداشتن دلالت تضمینی بر زمان و قرینه بر زمانی نبودن، فاقد زمان است. اگر فعل دلالت تضمینی بر زمان داشته باشد، لازمه اسناد آن به نفس زمان و مجردات، مجاز است؛ حال این که وجدان خلاف این را حکم می کند و اصالت نیز با حقیقت است نه مجاز.

باتوجه به جستجوهای انجام یافته، پیشینه مستقلی اعم از مقاله و پایان نامه، برای مقاله حاضر یافت نشد.

۱. دیدگاه نحویان در مورد کلمه

«کلمه» در لغت دو معنا دارد: «جراحت» و «نطق مُفهِم». در گذر زمان معنای آن را توسعه داده و نامش را لفظ واحد مفهم گذاشته اند (احمد ابن فارسی، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۱۳۱). «کَلِمَ» اسم جنس است و مفردش کلمه است، البته بعضی معتقدند «کَلِمَ» مانند «قَرَى» (مفرد: قریه) جمع مکسر است، ولی ابن هشام دو جواب دارد:

۱. جمع مکسر اوزان معینی دارد؛ در حالی که اسم جمعی جنس، اوزان معینی ندارد و همچنین کلماتی مانند

شجر، بقر، ثمر و... بر اوزان جمع مکسر نیستند؛ پس بهتر است کلم، اسم جنس در نظر گرفته شود.

۲. در کلام عرب، جنس ضمیر برای جمع مکسر، مؤنث و برای اسم جنس، مذکر است: همانند آیه شریفه: «إِنَّ الْبَقَرَ كَشَابَهَ عَلَيْنَا» (بقره/ ۷۰) و آیه شریفه: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (فاطر/ ۱۰). روشن است که صفت «الْكَلِمُ» مذکر است و از آنجا که صفت و موصوف باید در تذکیر و تأنیث تطابق داشته باشند، پس الکلم مذکر است. از این رو کلم جمع مکسر نیست؛ بلکه اسم جنس است.

ابن هشام می نویسد: «کلمه قول مفردی است که در لغت بر جمله های مفید اطلاق می شود؛ مانند آیه شریفه: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» (مؤمنون/ ۱۰۰) که منظور از کلمه، کلام پیشین است یعنی «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِعَلِّي أَعْمَلٌ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (مؤمنون/ ۱۰۰-۹۹) (مکودی، ۱۴۲۵ ق، ص ۸؛ انصاری، ۱۴۲۹ ق، ص ۱۸).

کلمه در اصطلاح به قول مفرد اطلاق می شود و مراد از قول، لفظی است که بر معنایی دلالت کند. معنای لفظ، صوتی است که مشتمل بر بعضی از حروف باشد؛ خواه معنایی داشته باشد یا خیر. مفرد نیز به این معناست که جزئش بر جزء معنایش دلالت نکند؛ به عبارت دیگر همه اجزاء کلمه با هم بر یک معنا دلالت کنند؛ نه همچون لفظ مرکب، مانند کتاب زید که کتاب بر معنایی و زید بر معنای دیگری دلالت می کند و فقدان هر کدام باعث فقدان معنای دیگری نمی شود.

ابن هشام استفاده از جنس لفظ را برای تعریف کلمه قبیح می داند؛ چون لفظ می تواند مهمل یا موضوع باشد؛ اما بنا بر بررسی های انجام شده قول فقط موضوع است؛ بنابراین، قول جنس قریب است و استفاده از جنس قریب در تعریف بهتر از جنس بعید است (ابن هشام انصاری، بی تا، (ب)، ص ۱۱؛ همو، بی تا، (الف)، ص ۳۱).

۱-۱. نقد تعریف نحویان

بی تردید فعل بدون فاعل، تصور نمی شود و واضح است که فاعل همیشه اسم است. نحویان نیز نسبت به اینکه فعل و اسم هر کدام معنای مستقلی دارند، هیچ اختلافی ندارند؛ بنابراین فعل چگونه می تواند کلمه باشد، با وجود اینکه مرکب از فاعل است؟ پس فعل، کلمه نیست؛ زیرا مفرد نیست و همچنین فعل مضارع که مرکب از حروف مضارعه است نیز نمی تواند مفرد باشد. این مطلب در رابطه با فعل امر به لام واضح تر است.

مؤید این نظریه آن است که ابن هشام در کتاب «مغنی اللیب عن کتب الاعاریب» می نویسد: «نزد



اکثر نحویان، کأن حرف مرکب است و اکثر ایشان می گویند که «کاف» و «أن» تبدیل به یک کلمه واحد شده و نزد من اشکالی ندارد که بگویند کان بسیط است» (ابن هشام انصاری، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۳). ابن هشام قول جمهور را تأیید نمی کند؛ زیرا اعتقاد دارد که کان، حرف مشبّه بالفعل است و مرکب بودن آن، خالی از ایراد نیست. همچنین در بحث «مهما» نیز مرکب بودن آن را از «مه» و «ما» طرح و درعین حال کلمه بودنش را نفی می کند (همان، ج ۱، ص ۴۳۷). امتناع ابن هشام از اینکه این گونه کلمات را مرکب بداند، به دلیل این است که در صورت مرکب شدن کلمه، به تعریف خود نحویان اخلال وارد می شود؛ به عبارت دیگر اگر «کأن» یا «مهما» را کلمه و درعین حال مرکب بشماریم، به وضوح دچار تناقض در تعریف و مصداق کلمه شده ایم! در تعریف نحویان، اتفاق ایشان بر قید مفرد بودن کلمه، به وضوح مشخص بود.

زمخشری جنس لفظ را برای حد کلمه برمیگزیند و می نویسد: «کلمه لفظ دالّ بر معنای مفرد بالوضع است» (ابن یعیش النحوی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۴۵).

ابن حاجب تعریفی شبیه زمخشری ارائه می دهد: «کلمه لفظ موضوع بر معنای مفرد است» (استرآبادی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹؛ ابن عقیل، بی تا، ج ۱، ص ۱۶).

سیوطی نیز جنس قول را به علت قریب بودن بهتر می داند (سیوطی، بی تا، ج ۱، ص ۱۰).

علما درباره جنس تعریف کلمه اختلافات زیادی کردند که در مجال این مقاله نمی گنجد؛ لکن سؤال در فصل این حد باقی است. اینکه کلمه از جنس قول است یا لفظ، از نظر نگارنده تفاوت چندانی ندارد؛ اما اینکه برخی کلمات، به خصوص فعل، دارای ترکیب باشد، با قید «مفرد» بودن کلمه در تضاد آشکاری قرار دارد.

آیا حرف «یا» در مثال یضرب، مفهوم (مستقل یا غیرمستقل) دارد؟ در صورتی که فاقد مفهوم است، حد کلمه اشتباه خواهد شد و اگر مفهوم داشته باشد، افعال کلمه نخواهند بود؛ زیرا، همان طور که پیش تر اشاره شد، اجزای کلام اگر بر معانی مختلف دلالت کنند، مرکب خواهند شد؛ در «یضرب» نیز یاء بر معنایی و ضرب بر معنای دیگری دلالت دارد که در این صورت مفرد و کلمه نخواهد بود. به همین دلیل است که علمای صرف در فعل بودن صیغه های امر به لام اختلاف کرده اند که فعل امر شش صیغه مخاطب است یا تمام چهارده صیغه، فعل هستند (سیبویه، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۹۵؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۶۲۱؛ ابن سراج، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۷؛ جرجانی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۳۰۶؛ علی خان بن احمد مدنی، بی تا، ج ۱، ص ۹۸). از نظر نگارنده دلیل این که

برخی از نحویان فعل امر را منحصر در شش صیغه می‌دانند، مرکب بودن صیغه‌های امر به لام است.

برای حل این تناقض آشکار یا باید در تعریف کلمه یا در تعریف فعل تغییری ایجاد شود؛ بدیهی است امکان تغییر تعریف کلمه وجود ندارد؛ چون اگر قید مفهوم بودن حذف شود، کلمات مهمل و حروف مبانی نیز اضافه می‌شوند؛ باید کلمات را از هرچه موجب مرکب بودنشان می‌شود جدا کرد؛ از این رو استعمال این الفاظ هیچ کاربردی ندارد و قطعاً مقصود از کلمه چنین الفاظی نیستند. همچنین اگر قید مفرد بودن حذف شود، کلمات مرکب و ترکیبات اضافی و اسنادی و مزجی نیز در مصادیق کلمه داخل می‌شوند و کلمه فرقی با جمله نخواهد داشت؛ از این رو تعریف کلمه باید خالی از موجبات ترکیب (عوامل ترکیب) باشد تا جامع افراد و مانع اغیار شود؛ به این تقریر که فاعل جدا از فعل است و دلالت فعل بر صرف ارتباط فاعلی است.

لکن اگر گفته شود «ا» در یضربان چیست، باید گفت یضربان جمله است و اصل آن یضرب است؛ به عبارت دیگر یضربان جمله فعلیه است و علامت رفع نیز چون در فاعل (ا) نمی‌تواند تجلی یابد، به وسیله نون بیان شده است.

شاید این همه تغییر در مرزهای ادبیات عربی که سال‌ها علمای نحوی بزرگی آن‌ها را تأیید کرده‌اند، عجیب، بی‌معنی، غیر ضروری و بی‌فایده به نظر برسد؛ اما از نظر نگارنده عجیب‌ترین مسئله، چندین قرن بی‌تفاوتی علمای نحو به تحریف تعریف کلمه و اسم و فعل و حرف از منظر امام علی علیه السلام است! چگونگی کنار گذاشته شدن تعریف حضرت علی علیه السلام جای بررسی و تحقیق دارد؛ اینکه چرا سعی شده است از نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در علم نحو کمتر استفاده بشود و آغاز این انحراف چه زمان و چگونه بوده است، پیشنهاد موضوع برای مقالات پژوهشی است.

۲. دیدگاه مرحوم مظفر در المنطق

مفرد بر سه قسم است:

کلمه: در اصطلاح اهل ادب به فعل تعبیر می‌شود؛ مانند: «کَتَبَ، یُکْتُبُ، أَکْتُبُ». این افعال در ماده بایکدیگر مشترک هستند؛ ولی در هیئت باهم متفاوت‌اند. معنای ماده (نوشتن) یک مفهوم مستقل است؛ ولی هیئت آن تنها نسبت به یکی از زمان‌های خاص دلالت می‌کند؛ یعنی غیرمستقل است؛ بنابراین معنای کلمه (فعل)، نسبت معنای مستقل (ماده) به یک فاعل غیرمعین در یک زمان معین است.



اسم: «لفظ مفردی است که بر یک معنای مستقل دلالت دارد و فاقد هیئتی است که حاکی از یک نسبت تام زمانی باشد (تقریباً نزدیک به تعریف نحوین) هرچند در بعضی مشتقات مانند: اسم فاعل و اسم مفعول، هیئت این کلمات دلالت بر نسبت ناقص زمانی دارد.»

ادات: «همان حرف در اصطلاح نحویان است و دلالت بر نسبت بین طرفین دارد و غیرمستقل ذاتی است» (نک: مظفر، بی تا، ص ۶۳ تا ۶۴).

نکته: «افعال ناقصه مانند «کان» و ملحقات آن در گروه ادات جای می گیرند؛ چون آن ماده دال بر معنای مشترک را ندارد و تنها بر نسبت زمانی دلالت می کنند و معنای حدث را نمی رسانند؛ به این علت که در مقام استعمال نیازمند لفظی است که بر حدث دلالت کند، مانند کان زید قائماً» (همان، ص ۶۵).

در نتیجه تنها تفاوت تعریف منطقی با نحوی این است که منطقی کمی دقیق تر می بیند و معنای غیرمستقل هیئت فعل را درک می کند؛ وی بر این باور است که معنای ماده فعل، مستقل است و همین امر کمبود معنوی هیئت فعل را جبران می کند. در افعال ناقصه که این ماده لحاظ نمی شود، معنای غیرمستقل پیدای می کند.

۱-۲. نقد تعریف اهل منطق

بر تعریف منطقیان می توان چند اشکال بیان کرد:

الف. جامع و مانع نبودن تعریف اسم: معانی ادات همگی مفاهیم جزئی هستند، افعال نیز با هیئت بر معنای جزئی و با ماده خود بر معنای کلی دلالت می کنند؛ اما معانی اسماء گاهی جزئی است؛ مانند نام های خاص، اسماء اشاره، ضمائر و... و گاه کلی است؛ مانند اسماء جنس (همان، ص ۶۹-۷۰). بنابراین تمامی اسماء معنای مستقل ندارند؛ بلکه بسیاری از اسماء که شباهت لفظی و معنوی به ادات دارند، دارای معنای غیرمستقل هستند؛ زیرا ماده ای ندارند که بر معنای مشترک بین هیئت های مختلف دلالت کند. مفهوم مستقل از دیدگاه منطقی این است که کلمه ماده و حروف اصلی داشته باشد؛ ولی همه اسماء و به قول خود اهل منطق افعال ناقصه دارای معنای مستقل ماده نیستند.

ب. حروف مضارعه: بحث بعدی حروف مضارعه است که باعث مرکب شدن فعل می شود. به تبع بحث

قبل می‌توان گفت بایستی حروف مضارع را نیز جدا از ترکیب فعل و همچنین ترکیب «ان» را نیز جمله دانست؛ بنابراین فعل مضارع را باید مشتق از صیغه یکم فعل ماضی فرض نمود. (مدرس افغانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۴).

اگر اصل فعل مضارع، فعل ماضی است؛ چرا فعل مضارع معرب و فعل ماضی مبنی است؟

در جواب باید گفت فعل ماضی نیز معرب است؛ زیرا علت معرب بودن مضارع اعتوار معانی مختلف بر آن است و این اعتوار معانی در افعال ماضی نیز جاری است؛ چرا که ادات جازمه و ناصبه بر سر افعال ماضی نیز داخل می‌شوند و دخول این ادات نشان از اعتواریک معنا بر آن فعل است؛ مانند «کُتِبْتُ ضَرِبْتَنِي» و «کُتِبْتُ ان ضَرِبْتَنِي». در مثال نخست معنا این گونه است «نوشتم و تو مرا زدی» و در مثال دوم چنین است «نوشتم که تو مرا زدی».

این مطلب با مثال‌های متفاوت از جمله «لَوْ تَأْتَيْتَنِي فَأَكْرَمُهُ» در کتب بسیاری از جمله «معانی النحو» و «معنی اللیب» بحث شده است. حتی فعل امر را هم نمی‌توان مبنی دانست؛ زیرا فعل امر همان مضارعی است که بر آن معنای طلب اعتوار شده است. در حقیقت فعل امر جزئی از فعل مضارع است. باتوجه به مطالب ذکرشده، تنها فعل در زبان عربی، صیغه یک ماضی است؛ زیرا با جزء دیگری (حتی فاعل) ترکیب نشده است و دلالت زمانی آن التزامی است، زیرا صیغه یک ماضی، نه به فعل دیگری برمی‌گردد و نه از جزء دیگری مرکب شده است و فاعل نیز جزء فعل نیست.

۳. اقسام کلمه

افراد کلمه چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمایند «الْكَلَامُ كُلُّهُ: اِسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ، فَالْاِسْمُ مَا اَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى، وَالفِعْلُ مَا اَنْبَأَ عَنِ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى وَالْحَرْفُ مَا اَنْبَأَ عَنِ مَعْنَى لَيْسَ بِاِسْمٍ وَلَا فِعْلٍ» (محمد بن محمد مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۹۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۷؛ حر عاملی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۶۸۴؛ ابن صباغ، ۱۴۲۲ق، ج ۱ ص ۶۸۱؛ ری شهری، بی تا، ج ۴، ص ۳۲۶۶)؛ همان گونه که مشاهده می‌شود، تعریف حضرت اشاره‌ای به معنای مستقل یا دلالت زمانی داشتن در تعریف فعل یا اسم ندارد. سیبویه، امام نحویان، نیز معتقد است کلمه سه نوع است: اسم و فعل و حرفی که معنایی غیر اسم و فعل داشته باشد (سیبویه، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۲).

۱-۳. تعریف کتاب اشباه والنظائر

سیوطی در کتاب اشباه و نظائر فی النحوی نویسد ابن حاجب، بر قول سیوطی، کلمه را این گونه تقسیم می‌کند:

(۱) بر معنای مستقل دلالت دارد.

الف. مقترن به زمان‌های سه‌گانه است: فعل

ب. مقترن به زمان‌های سه‌گانه نیست: اسم

ج. بر معنای مستقل دلالت ندارد: حرف.

همچنین از جهت اسناد نیز به این صورت تقسیم شده است: کلمه یا صحیح است به چیزی اسناد داده شود یا خیر. اگر صحیح نباشد، حرف است و اگر صحیح باشد، یا مقترن به زمان‌های سه‌گانه است یا نه؛ اگر مقترن باشد فعل و اگر نباشد اسم است. سیوطی در ادامه می‌افزاید تعریف سیویه بهترین تعریف و از تعریف ابن حاجب بهتر است؛ به دو دلیل:

۱. ادعای دلالت فعل بر معنای فی نفسه در لفظ: حال اینکه این امر در ظاهر قیام مسمیات به الفاظ دالّه را اقتضاء می‌کند و این امر محال است. منظور اینکه الفاظ در ظاهر خود و بنفسه بر مسمیات دلالت ندارد؛ بلکه معنا جزئی مجزا از لفظ است و دلالت لفظ بر مسمیات، ظاهری و اعتباری است و با وجود اینکه جواب این سؤال ممکن است لکن تعریف قبلی کمتر ابهام دارد.

۲. ادعای دلالت حرف بر معنای غیرمستقل: این امر بین نحویان، جز شیخ بهاء الدین ابن نحاس، مشهور است. ایشان گمان کرده است که حرف دالّ بر معنای فی نفسه است و ابوحیان نیز در شرح تسهیل از او تبعیت نموده است (سیوطی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۴).

ابن حاجب می‌گوید: «فعل آن است که دلالت بر اقتران حدث با زمان بکند» (ابن حاجب، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۷).

البته تعریف ابن حاجب بهتر از تعریف سایر نحویان است؛ زیرا وی دقت دارد که فعل معنای مستقلی ندارد و معنای فعل را همانند تعریف حضرت علی علیه السلام بیان می‌کند؛ هر چند غالب نحویان به قید معنای مستقل پایبند هستند. (مدنی، بی تا، ج ۱، ص ۵۸؛ سیوطی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۵).

نکته: دو کلیدواژه مهم نحویان در تعریف اقسام کلمه، معنای مستقل و اقتران به زمان است.

۴. معنای مستقل

«استقلال» از ماده «قلل» به معنای کم و اندک است (ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۳).

۴-۱. در اصطلاح نحویون

مستقل در نحو چند اصطلاح دارد:

۱. استقلال در دلالت: در تعریف اسم، فعل و حرف مقصود است.
۲. استقلال در استعمال: همچنان که در بحث ضمیر منفصل و متصل بحث می شود.
۳. استقلال در تعیین معنا: در فرق عَلم با سایر معارف بحث می شود.
۴. استقلال در مقام افاده: در کلام تام قبل از «مادام» بحث می شود (مدرس افغانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵۸؛ سید علی حسینی، بی تا، ج ۱، ص ۳۵).

۴-۲. نقد ادله نحویان

به طور خلاصه باید گفت فعل به دو دلیل وضع و واقعیت (جمالی، ۱۳۹۴، (ب)، ص ۱۷۰-۱۷۱) مفتقر به فاعل است و معنای غیرمستقل دارد. الفاظی که در کلام نیاز به ماقبل و مابعد دارند، کلمات غیرمستقل و کلماتی که در کلام برای افاده معنا نیازی به کلمه‌ای در ماقبل ندارند، غیرمستقل نامیده می شود؛ «جاء علی و علی جاء» (جمالی، ۱۳۹۴، (الف)، ص ۱۳). اگر اشکال شود که «واو» قسم گرچه بنا بر مشهور معنای غیرمستقلی دارد، لکن در ابتدای کلام ذکر شده است؛ مانند «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا» (شمس ۱)، جواب داده می شود که در ماقبل آن «أقسم» محذوف در تقدیر است.

معنا از استعمالات بیرون می آید و چون الفاظ بر دو قسم است، پس معنائیز بر دو قسم است: الف. معانی غیرمستقلی که تصور آن ها نیاز به تصور معنایی در قبل دارد؛ مانند فعل که نمی تواند مسندالیه قرار گیرد.

ب. معانی مستقلی که تصور آن ها نیاز به تصور معنای دیگری ندارد (همان، ص ۱۳).

از آنجا که استعمال فعل نیاز به فاعل دارد، معنای مستفاد از لفظ نیز غیرمستقل است. تصور معنائی دارد:



۱. گاهی تصور معنا نیاز به تصور غیر دارد؛ مانند حروف. از این رو علمای ادب در تعریف حرف می‌گویند «کلمه تدلُّ علی معنی غیر مستقل».

۲. گاه معنای لفظ مستقلاً به ذهن می‌آید و نیاز به غیر ندارد؛ ولی در مرحله افاده غیرمستقل است و نیاز به غیر دارد؛ مانند موصولات. شاید گفته شود که فعل نیز از این دسته است؛ لکن به نظر می‌رسد این مطلب صحیح نیست؛ زیرا واضح، فعل را به صورت غیرمستقل وضع کرده است و معنایی برای آن در نظر گرفته است که بدون فاعل تصور نمی‌شود. دلیل بر این مطلب استعمالات فعل است که همیشه همراه فاعل ذکر می‌شود. اگر فاعل در معنای فعل نقشی نداشت، واضع می‌توانست آن را مانند مصدر بدون ذکر فاعل و به صورت مستقل استعمال کند. این سخن درباره موصولات و الفاظ دائم‌الاضافه هم مطرح است که آیا عدم استقلال آن‌ها تصوری است یا خیر که به نظر می‌رسد معنای این‌ها نیز غیرمستقل تصوری است.

گاهی عدم استقلال در استعمال، ربطی به نقص معنا ندارد؛ زیرا به شرطی رجوع دارد که واضع برای استعمال لفظ قرار داده است؛ یعنی مثلاً واضع با وجود اینکه برای فعل معنای مستقلی وضع کرده، اما شرط استعمال، همراهی همیشگی با فاعل است.

اشکال: اسم و فعل در مرحله استعمال با یکدیگر تفاوت دارند؛ فعل به صورت غیرمستقل استعمال می‌شود و معنای آن نیز غیرمستقل است. افزون بر آنکه عدم استقلال استعمالی بدون تأثیر در معنا، در مواردی است که نتوان معنا را به لفظ استناد داد و آن را در موضوع له لفظ داخل کرد. در این صورت چاره‌ای نیست و باید آن را استناد به شرط وضع داد، ولی در اینجا مانعی وجود ندارد (جمالی، ۱۳۹۴ (الف)، ص ۱۶ تا ۱۹).

۵. جمع بندی در معنای فعل

آنچه در معنای فعل پر واضح است، حدوث می‌باشد که با ارتباط فاعلی از مصدر متمایز می‌شود. فعل در لغت نیز به معنای احداث شیء از قبیل عمل یا غیر عمل است (ابن فارسی، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۵۱۱)؛ بعضی لغویان آن را صرف انجام کار می‌دانند (طریحی، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۴۴۴) که در این صورت باقی افعال نیز از باب تغلیب، فعل نامیده می‌شوند. بهترین تعریف فعل، تعریف حضرت علی علیه السلام است: «الْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنْ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى»؛ چرا که دیگر اشکال معنای غیرمستقل فعل به وجود نمی‌آید؛ به عبارت دیگر، فعل یعنی حرکت حدوثی که بنا بر قانون علیت ملتزم یک فاعل است و در عالم ماده ملتزم یک زمان است؛ در

نتیجه در مثال «عَلِمَ اللَّهُ» دیگر مفهوم زمان مطرح نیست؛ چون فعل دلالت تضمینی بر این معنا ندارد و از قرینه استفاده می شود.

تفاوت معنای غیرمستقل و مستقل فعل، تنها موقعی در معنا نمود پیدا می کند که فاعل حذف شود؛ زیرا تنها در این صورت است که جای خالی فاعل در معنای فعل احساس می شود. برای مثال در آیه: «نُفِخَ فِي الصُّورِ» (کهف/ ۹۹؛ مومنون/ ۱۰۱؛ یس/ ۵۱؛ زمر/ ۶۸؛ ق/ ۲۰؛ حاقه/ ۱۳) اگر فعل را مستقل بدانیم، بنا بر قاعده اصالت ظهور نمی توان فاعلی در تقدیر بگیریم؛ چرا که بنا بر قول نحویان «فِي الصُّورِ» محلاً مرفوع است و فاعل کاملاً ترک شده است؛ در این صورت قاعده علیّ - معلولی نقض می شود. ولی اگر معنای فعل را غیرمستقل بدانیم باید فاعلی در تقدیر گرفت که به علت غرض متکلم (عدم علم متکلم به فاعل)، وجود علم مخاطب به فاعل، تحقیر فاعل، تعظیم فاعل، صرف بیان وقوع فعل با قطع نظر از فاعل و... حذف شده است. دلیل بر اینکه در معنای مستقل فعل نمی توانیم فاعلی در نظر بگیریم، این است که فاعل، اسم و فعل قسم آن است؛ در نتیجه نمی توان فاعل را در ضمن لفظ فعل در نظر گرفت؛ چرا که حتی خود نحویان نیز این کلام را نمی پسندند و برای فاعل نه خود لفظ فعل، بلکه ضمیر یا اسم ظاهر را فاعل قرار می دهند و اگر امکان بروز هیچ کدام نبود، ضمیری در درون فعل مستتر می دانند

«و بعد فعل فاعل فان ظهر فهو والا فضمیر استتر»

(عبدالله بن مالک، ص ۲۲)؛

بنابراین معلوم می شود که در این آیه، فاعل به طور کلی ترک شده است.

همچنین در جملاتی مانند: «ضاع اللبن» که فاعل حقیقی فعل، «لبن» نیست، ثمره بحث آشکار می شود؛ زیرا به دلیل رفع لبن و ناسازگاری فعل ضاع با لبن (به عنوان فاعل)، فاعلی را نمی توان در تقدیر گرفت. دلیل ناسازگاری فعل و فاعل این است که ضایع شدن لبن، علت دیگری دارد. (باکتری های گرمای هوا). حال اگر معنای فعل، مستقل از فاعل و صرفاً یک شرط استعمالی دانسته شود، در این مثال، اشتباهی رخ می دهد؛ زیرا بر اساس قانون علیت، علت ضایع شدن شیر، چیز دیگری است. برای این موضوع، مثال های بسیاری وجود دارد؛ مانند «مَاتَ زَيْدٌ»، «بَلَغَ الْوَلَدُ أَشَدَّهُ» و به طور کلی به این نوع از فاعل ها، فاعل وقوعی گفته می شود.

۶. اقتران به زمان های سه گانه

فعل دلالت بر زمان دارد؛ اسم هایی مانند اسم فاعل و مفعول که مشتق از فعل هستند و مصدرها (که بنا بر مشهور مشتق منه فعل هستند) نیز دلالت بر زمان می کنند؛ مانند «آتیکَ مُضْرِبِ الشَّوْلِ»، «خُفُوقَ النَّجْمِ»، «أَنَا قَاتِلُ آيِيكَ»، «أَنَا قَاتِلُ أَبَاكَ» و «مَقْدَمَ الْحَاجِّ» (سیوطی، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۱۸۳).

سیوطی می نویسد: «همچنین اسم فعل ها مانند: «صه»، «ایه»، «رُؤید»، «بله»، «اف»، «هیاهات» و برخی حروف که بر زمان دلالت می کنند، نمی توانند به دلالت زمانی فعل داخل شود؛ زیرا فعل به صورت وضعی دلالت بر زمان دارد.» (همان، ص ۱۸۴) این توجیه بسیار ضعیف است؛ زیرا تمام کلمات بر معنا دلالت وضعی دارند. این که گفته می شود فعل دلالت بر حدث، نسبت فاعلی و زمان دارد (نسبت فاعلی یعنی نسبت حکمیه که ملحوظ باشد؛ به طوری که گویا حالتی بین طرفین حدث و فاعل است)، مورد قبول بسیاری از علمای نحو است (مدنی، بی تا، ج ۱، ص ۷۳).

بلکه شاید بتوان این گونه جواب داد که دلالت فعل به زمان های سه گانه دلالت ذاتی است و دلالت اسماء فاعل، مفعول، مصادر و... دلالت عارضی است که در حالت های خاص کلام به وجود می آید. صَبَّان معتقد است فاعل ذاتاً دلالت بر زمان حال دارد و اشتقاق آن از فعل مضارع را مؤید این نظریه می داند (صبان، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۲۷).

علمای ادبیات به جهات مختلفی، اسم را با ارزش تر از فعل می دانند:

الف. ثقاله فعل به سبب کثرت مقتضیاتش (فاعل، مفعول، اسناد، دلالت بر زمان و...) که موجب می شود مرکب شود (ابو محمد نظام الدین نیشابوری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۲).

ب. کثرت مصادیق اسم به سبب اینکه هر فعلی دارای اسمی است؛ ولی هیچ اسمی دارای فعلی نیست؛ زیرا کثرت دلیل بر خفت است و خفت برخلاف ثقاله موجب ارزشمند شدن کلمه می شود (همان).

ج. فعل مشتق از مصدر است و این نشانه فرع بودن آن است (انباری نحوی، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۶۴).

د. فعل، برخلاف اسم، برای ترکیب نیاز به اسم دارد و نمی تواند مسند الیه شود.

ابن یعیش نیز بر به همین نظر معتقد است و ابن نحاس مواردی را اضافه می کند و می نویسد:

«از جمله کثرت زواید فعل (تاء تأنیث، حروف مضارعه، ضمائر، نون توكید و...) و زیاد بودن اوزان اسم نسبت به فعل است؛ چراکه بناء اسم حاوی خماسی نیز می‌شود و همچنین بناء فعل به سی عدد نمی‌رسد؛ درحالی‌که بناء اسماء از سه هزار عدد تجاوز می‌کند» (نظام‌الدین نیشابوری، ۱۴۲۸ق، ص ۴۳ تا ۴۴). اینکه اسم با ارزش تراز فعل است، با وجود این‌که مؤید این است که فعل معنای غیرمستقل ندارد، نمی‌تواند ارزش فعل را در حد حرف پایین بیاورد؛ زیرا «حرف که در لغت به معنای طرف یا جانب است» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۴۱؛ طریحی، ۱۹۸۵، ج ۱، ص ۴۰۹) و «هم معنای غیرمستقلی دارد» (نهاوندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰)، نمی‌تواند در لفظ یا در مفهوم در ابتدا یا انتهای کلام بیاید و یا به صورت غیرمستقل استعمال شود. بی‌تردید حرف به سبب دائم‌المبنی بودن، مفهوم اندک و ناچیز قیدیّه (نک: مکودی، ۱۴۲۵ق، ص ۹) و قبول نکردن علامات فعل و اسم، ارزش کمتری از فعل دارد و نشان از عدم اعتوار معانی مختلف بر آن است. در نتیجه نمی‌توان گفت مرتبه غیرمستقل بودن فعل، کمتر از حد حرف است، هرچند که قطعاً معنای فعل نیز غیرمستقل است.

۶-۱. دیدگاه نحویان در مورد اقتران فعل به زمان

غالب نحویان با توجه به تعاریفی که ارائه داده‌اند، معتقد به اقتران فعل به زمان‌های سه‌گانه هستند؛ از جمله ابن مالک و ابن هشام که معتقدند در فعل برای اقتران به زمان‌های سه‌گانه دلالت تضمینی وجود دارد (عبدالله بن عقیل، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۵۷).

۶-۲. اشکال آخوند خراسانی

ایشان معتقد است: «افعال نهی و امر از افعالی هستند که دلالتی بر زمان ندارند؛ زیرا هرچند در مثال «اضرب» انشاء این فعل در زمان حال واقع شده است؛ ولی دلالتی ندارد که این فعل، دارای زمان باشد. همچنین اخبار در جمله خبریه در زمان حال اتفاق می‌افتد؛ لکن دلالتی ندارد که آن جمله، مقترب به زمان حال است. در فعل امر و نهی نیز که منظور طلب شیء است، هیچ‌گونه اقتران به زمان وجود ندارد. آیا هیچ اصولی آمده بگوید که این افعال دلالت بر زمان دارند؟» (حسینی شیرازی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۲۷ تا ۲۲۸). شاید این‌گونه فرض شود که اقتران فعل امر و نهی به زمان آینده است؛ زیرا این افعال اگر تحقق یابند، در آینده تحقق خواهند یافت؛ ولی کلام آخوند، منطقی‌تر به نظر می‌رسد، «اینکه فعل امر و نهی طلبی، اقترانی به زمان ندارد و صرف طلب الشیء است جدا از اقتران زمانی است.» (آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۶۳).



۳-۶. انواع اسناد در فعل ماضی و مضارع

از دیدگاه آخوند فعل ماضی و مضارع سه صورت دارد:

۱. یا اسناد به زمانی داده شده است (زمانی یعنی آن چیزی که مظهر زمان است)؛ مانند «عَلِمَ زَيْدٌ».

۲. یا اسناد به خود زمان داده می شود؛ مانند «مَضَى الزَّمَانُ».

۳. یا اسناد به مجردات داده می شود؛ مانند «عَلِمَ اللَّهُ».

اگر فعل دلالت تضمینی بر زمان داشته باشد، لازمه اسناد آن به نفس زمان و مجردات، مجاز است. حال این که وجدان خلاف این حکم می کند و اصالت نیز با حقیقت است نه مجاز؛ زیرا زمان در زمان واقع نمی شود؛ چرا که این صورت مستلزم تسلسل یا دور است و نمی توان زمان را به ما فوق زمان (مجردات) اسناد داد؛ زیرا افعال آن ها در زمانی محدود نمی شود (همان، ص ۲۲۹ تا ۲۳۰؛ حسینی شیرازی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۱).

۴-۶. اشکال دیگری از آخوند

فعل از دو جزء ماده و هیئت تشکیل شده است و زمان در هیچ یک از این دو وجود ندارد؛ در نتیجه زمان از مفاد فعل خارج است (همان، ص ۱۱۱). از نظر نگارنده این کلام آخوند صحیح نیست؛ زیرا هیئت فعل یضرب دلالت بر زمان حال می کند و با ماده های سین و سوف دلالت بر زمان آینده می کند. فعل ماضی نیز با هیئت خود، دلالت بر زمان گذشته می کند؛ زیرا معنای ماضی نیز خود به زمان گذشته دلالت دارد و نمی توان این امر بدیهی که فعل ماضی دلالت بر زمان گذشته دارد را انکار کرد؛ کما اینکه متبادر به ذهن است.

آخوند در ادامه مباحث می نویسد: «معنای فعل ماضی و مضارع با خصوصیتی همراه است که اولاً موجب وقوع مبدأ در گذشته در فعل ماضی و وقوع مبدأ در آینده یا حال در فعل مضارع است؛ ثانیاً موجب امتیاز این دو فعل از یکدیگر می شود؛ به طوری که نتوانند به جای یکدیگر استعمال شود (و لو بالمجاز)؛ ثالثاً منشأ برای توهم نحویان شده است (که فعل مقترن به زمان است). آن خصوصیت در فعل ماضی تحقق است؛ تحقق یعنی خروج مبدأ از عدم و قوه به وجود و فعل لازمه این تحقق ایجاد مبدأ توسط فاعل قبل از تکلم است. آن خصوصیت در فعل مضارع ترقّب است؛ ترقّب یعنی عدم تحقق، بلکه ترقّب یک انتظار تقارنی و یا لحوقی خروج است که لازمه آن این است که فاعل مبدأ را در حال تکلم یا در آینده

انجام دهد. پس زمان جزئی از معنای فعل نیست؛ بلکه لازمه خصوصیتی است که با معنای فعل وجود دارد که بنابراین اصح داخل در مفاد هیئت فعل است.

مؤید این که دلالت فعل بر زمان تضمینی نیست و التزامی است، اشتراک فعل مضارع بین حال و آینده است، با این که بین حال و آینده تنافی وجود دارد. علت این تنافی این است که قدر جامعی بین مصداق زمان حال و آینده وجود ندارد؛ بنابراین باید بگوییم فعل دالّ بر زمان نیست؛ بلکه دارای خصوصیت ترقب است که می‌تواند بر یکی از دو زمان حال یا آینده منطبق باشد. مؤید دیگر این است که اگر فعل متضمن زمان باشد، استعمال ماضی حقیقی در ماضی اضافی (آینده حقیقی که نسبت به امر دیگری گذشته است؛ مانند «يَجِيئُ زَيْدٌ بَعْدَ عَامٍ وَقَدْ ضَرَبَ قَبْلَهُ بَايَا»^۱) و استعمال فعل مضارع در آینده اضافی («جاء زيدٌ في شهر الشّوال وهو يضربُ فيما بعده فيما مضى») مجاز است؛ در حالی که اهل محاوره آن را مجاز نمی‌دانند و اصالت نیز با حقیقت است» (حسینی شیرازی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۲ تا ۱۱۳؛ آخوند خراسانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۲۰ تا ۱۲۲). بنابراین دلالت فعل بر زمان التزامی و اقتران آن عرضی است، گرچه غالباً این عرض محقق است.

بنابر مطالعات انجام یافته در موضوع زمان داری فعل و معنای مستقل آن نتایج زیر به دست آمد:

۱. فعل، حرکت مسمی است؛ درحالی که در سیر تطوّر علم نحو به تدریج به عنوان حرکت و مسمی در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر استعمال همیشگی فعل (حرکت) با فاعل (مسمی) باعث شده است که فاعل خلأ معنایی فعل را بپوشاند و موجب توهم استقلال معنایی آن شود.
۲. باتوجه به این که خود نحویان مفرد بودن را رکن کلمه می دانند، نمی توان فاعل را جزئی از فعل در نظر گرفت؛ زیرا فاعل، اسم است و اسم، قسم فعل است و از لحاظ منطقی دو قسم نمی توانند جزء یکدیگر باشند؛ بنابراین اگر فاعل را جزئی از فعل بدانیم، فعل مفرد نبوده، مرکب خواهد بود.
۳. فعل، دلالت بر زمان دارد؛ ولی این دلالت، التزامی است. به عبارت دیگر چون هر فعلی بی تردید در زمانی تحقق خواهد یافت، افعال به طور عمده همراه زمان معنای می شوند و در برخی افعال مانند افعال امر و نهی که هنوز فعل مورد نظر تحقق نیافته، این خلأ نمایان می شود که فعل اقتران به زمان ندارد.
۴. یکی از مهم ترین دلایلی که بر عدم اقتران فعل به زمان دلالت دارد، استعمال افعال با حروف مضارع و سین و سوف است. اگر فعل در ماده یا هیئت خود دلالت بر زمان داشته باشد، دیگر نیازی به ضمیمه حروف معانی به آن وجود نخواهد داشت. همچنین نمی توان ادعا کرد این حروف جزئی از فعل هستند؛ چراکه حرف نیز قسم فعل است و ترکیب این دو موجب مرکب شدن و به تبع آن عدم صحت اطلاق کلمه به آن است.
۵. هیچ اجماعی بر استقلال معنایی فعل وجود ندارد؛ چراکه دست کم منطقیون در بحث الفاظ افعال ناقصه را دارای معنای غیرمستقل می دانند.
۶. ارزش و برتری اسم نسبت به فعل در نزد نحویان مورد اجماع است. یکی از دلایل کم ارزشی فعل نسبت به اسم، کثرت افتقارات فعل به اسماء و حروف دیگر است که خود مؤیدی بر عدم استقلال معنایی فعل است.
۷. در نتیجه تعریف امام علی علیه السلام بر تعاریف نحویان اولویت دارد؛ چراکه نه تنها هیچ یک از اشکالات فوق به تعریف حضرت وارد نمی شود، بلکه اشکالات فوق، تعریف حضرت را تأیید می کنند.

فهرست منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن اثیر، مبارک ابن محمد، (۱۴۲۰ق)، **البديع فی علم العربيه**، چاپ اول، مکه مکرمه- عربستان: جامعة أم القرى معهد البحوث العلمية وإحياء التراث الإسلامي.
۲. ابن حاجب، عثمان بن عمر، (۱۴۲۵ق)، **الايضاح فی شرح المفصل**، چاپ اول، دمشق: دار سعد الدين.
۳. ابن سراج، محمد بن سری، (۱۴۳۰)، **الاصول فی النحو**، چاپ اول، قاهره- مصر: انتشارات مكتبة الثقاف الدينيه.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (۱۴۱۲ق)، **مناقب آل ابی طالب**، چاپ اول، بیروت- لبنان: انتشارات دار الاضواء.
۵. ابن صباغ، علی بن محمد، (۱۴۲۲ق)، **الفصول المهمه**، چاپ اول، قم- ایران: انتشارات موسسه علمی فرهنگی دارالحديث.
۶. ابن فارس، ابو الحسن احمد ابن فارسی القزوينی الرازی، (۱۳۹۹ق)، **معجم مقایس اللغة**، چاپ اول، قم- ایران: انتشارات دار الفکر.
۷. ابن مالک، محمد بن عبدالله، (بی تا)، **الفیه بن مالک فی النحو**، چاپ اول، ریاض- عربستان: انتشارات مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۸ق)، **لسان العرب**، چاپ اول، بیروت- لبنان: انتشارات دار احیاء التراث العربی.
۹. ابن هشام انصاری، عبدالله بن یوسف، (بی تا)، **شرح شذور الذهب فی معرفه کلام العرب**، چاپ اول، تهران- ایران: انتشارات دارالکوخ (الف).
۱۰. _____ (بی تا)، **شرح قطر الندی وبل الصدی**، محقق علامه الامام آلوسی، چاپ اول، بی جا: انتشارات مكتبة نور الصباح (ب).
۱۱. _____ (بی تا)، **مغنی البیب عن کتب الاعاریب**، چاپ اول، قاهره- مصر: انتشارات مطبعة المدني (ج).
۱۲. ابن یعیش النحوی، موفق الدین بن علی بن یعیش، (۱۴۲۲ق)، **شرح المفصل**، چاپ اول، بی جا: انتشارات دارالکتب العلمیه.
۱۳. ابو محمد نظام الدین، حسن بن محمد بن حسین معروف به ادیب نیشابوری، (۱۴۲۸ق)، **شرح النظام علی الشافیه**، چاپ اول، قم- ایران: انتشارات دار الحجة للثقافة.
۱۴. الأنباری النحوی، کمال الدین، أبو البرکات، عبد الرحمن بن محمد بن أبی سعید، (۱۴۲۴ق)، **الانصاف فی**

- مباحث الخلاف بين النحو البصريين والكوفيين، چاپ اول، بی جا: انتشارات مکتبه العصریه.
۱۵. انصاری، ابی محمد عبدالله جمال الدین بن یوسف بن احمد بن عبدالله بن هشام، (۱۴۲۹ق)، **اوضح المسالك الى الالفیه بن مالک**، چاپ اول، بیروت-لبنان: انتشارات المکتبه العصریه.
۱۶. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، (۱۳۸۷) **حاشیه علی الکفایه الاصول**، محقق آیت الله حیدری فسائی، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات فقاقت.
۱۷. جرجانی، عبد القاهر، (۱۴۳۲ق)، **شرح الجمل**، قاهره-مصر: انتشارات مکتبه الثقافه الدینیّه.
۱۸. جمالی، مصطفی، (۱۳۹۴)، **مغنی الفقیه علم صرف با مبانی فقهائ شیعه**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات دارالفکر (الف).
۱۹. _____ (۱۳۹۴)، **مغنی الفقیه علم نحو با مبانی فقهائ شیعه**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات دارالفکر (ب).
۲۰. حجت هاشمی خراسانی، علی، (۱۳۸۰)، **فرائد حجتیه شرح فوائد الصمدیه**، چاپ هفتم، قم-ایران: انتشارات حاذق.
۲۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۸ق)، **الفصول المهمه فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)**، محمد بن محمد الحسین القائینی، چاپ اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام.
۲۲. حسینی شیرازی، محمد، (بی تا)، **الوصول الى کفایه الاصول**، چاپ سوم، قم-ایران: انتشارات دارالحکمه.
۲۳. حسینی، سید علی، (بی تا)، **شرح و ترجمه شرح ابن عقیل علی الالفیه بن مالک**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات دارالعلم.
۲۴. سیبویه، ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر، (۱۴۰۸ق)، **الکتاب**، قاهره-مصر: انتشارات مکتبه الخانجی.
۲۵. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، (بی تا)، **شرح سیوطی علی الفیه بن مالک**، لبنان-بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۶. _____ (۱۴۱۸ق)، **همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع**، محقق شمس الدین احمد، چاپ اول، لبنان-بیروت: انتشارات دار الکبت العلمیه.
۲۷. _____ (۱۴۲۸ق)، **الاشباه و النظائر**، چاپ دوم، بیروت-لبنان: انتشارات دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۲۸. سیرافی، حسن بن عبدالله، (بی تا)، **شرح الکتاب**، علی، علی سید، مهدلی، احمد حسن، چاپ اول، بیروت-لبنان: دار الکتب العلمیه.
۲۹. شیخ رضی، رضی الدین محمد بن حسن استر آبادی، (۱۳۷۹)، **شرح الرضی علی الشافیه**، چاپ دوم، بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیه.
۳۰. _____ (بی تا)، **شرح الرضی علی الکافیه**، محقق شیخ حسینی دشتی، مصطفی، چاپ نوزدهم، ایران-قم: انتشارات اسماعیلیان.
۳۱. صبان، محمد بن علی، (۱۴۱۷ق)، **حاشیه الصبان فی شرح الاشمونی علی الالفیه**، چاپ دوم، بیروت-لبنان:

دارالکتب العلمیه.

۳۲. طریحی، فخر الدین بن محمد، (۱۹۸۵م)، **مجمع البحرین و مطلع النیرین**، چاپ اول، بیروت-لبنان: انتشارات دارمکتبه الهلال.

۳۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، **معجم العین**، ایران: انتشارات دارالهجره.

۳۴. قاضی القضاات بهاء الدین، **عبدالله بن عقیل العقیلى الهمدانی المصری**، (بی تا)، شرح بن عقیل علی الالفیه بن مالک، چاپ اول، بی جا: انتشارات ناصر خسرو.

۳۵. مکوودی، عبد الرحمن بن علی، (۱۴۲۵ق)، **شرح المکوودی علی الالفیه بن مالک فی علمی الصرف و النحو**، چاپ اول، بیروت-لبنان: انتشارات المکتبه العصریه.

۳۶. محب الدین، محمد بن یوسف بن احمد، (بی تا)، **تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد**، چاپ اول، قاهره-مصر: انتشارات دار السلام.

۳۷. محمدی ری شهری، شیخ محمد، (بی تا)، **میزان الحکمه**، چاپ اول، بی جا: انتشارات دار الحدیث العلمیه و الثقافیه.

۳۸. مدرس افغانی، شیخ محمد علی، (۱۳۹۴)، **المکرات شرح سیوطی**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات ذوی القربی.

۳۹. _____، (۱۳۷۲)، **جامع المقدمات مدرس افغانی**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات هجرت.

۴۰. مدنی، علیخان بن احمد (شیخ بهائی)، (۱۳۸۷)، **فوائد الصمدیه**، چاپ نهم، قم-ایران، چاپ نهم: انتشارات نهاوندی.

۴۱. _____، (بی تا)، **حدائق الندیة فی شرح فوائد الصمدیه**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات ذوی القربی.

۴۲. مظفر، محمد رضا، (بی تا)، **المنطق**، چاپ اول، بی جا: انتشارات موسسه النشر اسلامی.

۴۳. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، **الفصول المختاره**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات کنگره.

۴۴. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، (۱۳۸۶)، **شرح الاشارات و التنبيهات**، محقق شیخ طوسی، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات بوستان کتاب.

۴۵. نهاوندی نجفی، علی، (بی تا)، **تشریح الاصول**، بی جا: انتشارات مهر.



دراسات في الأدب العربي

السنة ٣، العدد ٥، الربيع والصيف، ١٤٤٧-١٤٤٦

ISSN: 2676-7716

المقال البحثي

نقد تعريف الفعل بناءً على رواية أمير المؤمنين علي عليه السلام



عبد المجيد علي محمدي^١

محمد شمعة سوزان^٢

الملخص

منذ القدم، ميّز معظم علماء الأدب العربي الفعل عن باقي أقسام الكلام، أي الحرف والاسم، من خلال قيدين أساسيين: المعنى المستقل والاقتران بالآزمنة الثلاثة. إلا أن الدراسات الحديثة تشير إلى وجود أدلة تناقض هذه التعاريف التقليدية. من أبرز هذه الأدلة افتقار الفعل إلى إضافات مثل: تاء التأنيث، الفاعل، المفعول، حروف المضارعة، الضمائر وغيرها، مما يجعل الفعل مركباً، ويظهر أن تصور الفعل لا يحتاج إلى تصور كلمة أخرى. كما أن بعض الأسماء والحروف تقترب بالزمن، وفي المقابل قد يحدث الفعل دون مرور أي زمن يُذكر، مثل: «فَهَمَ اللَّهُ» أو «مَضَى الزَّمَانُ». وهذا يدل على أن الزمن أو المجردات ليست مقيدة بالزمن، ولا يمكن اعتبار هذا الرأي شاذاً. من جهة أخرى، فإن الإمام علي عليه السلام، باعتباره مؤسس علم النحو، لم يُشر في تعريفه للفعل إلى الزمن أو المعنى المستقل، بل عرّفه بأنه: «ما أنبأ عن حركة المسمى»، وهو تعريف لا يتطابق مع تعريف النحويين التقليدي. تهدف هذه الدراسة إلى تقديم تعريف دقيق للفعل، ونقد الأسس التي اعتمدها النحاة في ربط الفعل بالزمن. وقد تم اعتماد المنهج الوصفي التحليلي، وجمعت المعلومات بأسلوب مكتبي، لإثبات أن أفضل تعريف للفعل هو تعريف الإمام علي عليه السلام.

الكلمات الرئيسية: النحاة، الفعل، المعنى المستقل وغير المستقل، الاقتران بالزمن، الإمام علي عليه السلام.

تاريخ الإستلام: ١٤٠٣/٨/٥ هـ تاريخ القبول: ١٤٠٣/١٠/١٦ هـ

١. خريج المستوى الرابع من الحوزة العلمية في قم، أستاذ في الحوزة والجامعة (المؤلف المسؤول). tqmajid@yahoo.com

٢. خريج المستوى الأول من الحوزة العلمية في تبريز، طالب في الصف الخامس من الحوزة العلمية "سالار الشهيد عليه السلام" في تبريز.

mohammad313sabz@gmail.com



Semiannual Journal Inquiries into Arabic Literature

Vol. 3, No.5 – Spring & Summer 2025-2026

ISSN: 2676-7716

Research Article

A Critique of the Definition of 'Verb' Based on the Narration of Imam 'Alī ibn Abī Ṭālib (PBUH)

Abdolmajid Alimohammadi¹ 

Mohammad Shamsoozan²



Abstract

For a long time, most scholars of Arabic literature have distinguished the verb from other parts of speech—namely, the particle and the noun—based on two criteria: independent meaning and association with the three tenses. However, further investigation reveals evidence to the contrary. Among these pieces of evidence is the verb's dependence on additions such as the feminine marker (tā' al-ta'nīth), the subject (fā'il), the object (maf'ul), imperfect verb prefixes (hurūf al-muḍā'ah), and attached pronouns, and so forth. This not only makes the verb a composite element but also demonstrates that when conceiving verbs, there's no need to imagine another word. Furthermore, some particles and nouns are indeed associated with tense, and conversely, a verb's action sometimes occurs without the slightest passage of time, as in "فَهُمَ اللَّهُ" (God understood) or "مَضَى الزَّمَانُ" (Time passed).

It is established that the essence of time or abstract entities are not limited by temporal constraints, and this significant argument cannot be considered an anomaly. Moreover, Imam Ali (PBUH), as the founder of Arabic grammar, did not refer to temporality or independent meaning in his definition of the verb. Instead, he defined the verb as "مَا أَتْبَاعُ عَنْ حَرْكَةِ الْمُسَمًّى" (that which informs of the movement of the named entity), a definition that doesn't correspond with those provided by traditional grammarians. This article aims to present a correct definition of the verb and to critique the evidence and foundations of grammar concerning the verb's association with and dependence on tense. Utilizing a descriptive-analytical method and collecting information through library research, this article seeks to substantiate the best definition of the verb, namely, that provided by Imam Ali (PBUH).

Keywords: Arabic Grammarians (al-Nuḥāt), Verb, Independent and Dependent Meaning, Association with Tense, Imam Ali (PBUH).

Date Received: 1403/05/28 | October 27, 2024

Date Accepted: 1403/10/16 | January 6, 2025

1. Graduate of Level 4, Qom Seminary. Professor at Seminary and University.

tqmajid@yahoo.com

2. Graduate of Level 1, Tabriz Seminary. 5th-year student at Salar-e Shahidan (PBUH) Seminary, Tabriz.

mohammad313sabz@gmail.com

